



بررسی نقش رئالیسم ادبیات روسی در ادب فارسی

معصومه معتمدنیا^۱

استادیار گروه زبان روسی دانشگاه مازندران،

بابلسر، ایران

در مقاله حاضر ابتدا به اجمال، به ویژگی‌های مکتب ادبی رئالیسم پرداخته شده است؛ از جمله این‌که رئالیسم روسی، پدیده‌ای مختص ادبیات عصر طلایی روسیه است و نویسندگان ایرانی تحت تأثیر این مکتب ادبی، آثار جاودانی به مقتضای زمان خود خلق کرده‌اند. سپس با بررسی ویژگی‌های رئالیسم روسی و نیز استفاده از دستاوردهای نویسندگان بزرگ آن کشور، دیدگاه نویسنده مقاله درباره مسائل مختلف اجتماعی دوران خویش بیان می‌شود.

واژه‌های کلیدی: مکتب ادبی رئالیسم، رئالیسم روسی، ادبیات عصر طلایی، نویسندگان ایرانی، دست‌آورد، مسائل مختلف اجتماعی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱ m.motamednia@umz.ac.ir

مقدمه

«ادبیات» پدیده‌ای جهانی است و ادبیات تطبیقی مطالعه ادبیات در فراسوی مرزهای ملی و زبانی است. ادبیات تطبیقی همان ادبیات و بدون هیچ صفت محدودکننده‌ای برای پژوهشگر است و ابزاری برای وانگری ادیبان جهان و دریچه‌ای برای دیدن افکار و شنیدن حرف‌های آدم‌ها از هر رنگ و نژادی است (ر.ک؛ ساجدی، ۱۳۸۷: ۲۹). پژوهنده ادبیات تطبیقی همواره در خط مرز مشترک میان ادبیات ملل مختلف ایستاده‌است و از این نقطه به بررسی خط سیر ادبیات می‌پردازد تا بر اساس روابط بین آنها، به کشف جریان‌های کلی آن دست یابد. تحقیق و مطالعه دقیق در آثار سخنوران، تألیفات، موضوعات، احساسات و افکار به کشف روابط متبادل میان ادبیات منتهی می‌شود. از این‌رو، این‌گونه مطالعه به معلومات گسترده‌ای نیازمند است تا تحقیقات در مسیر علمی و روشی تحقیقی قرار گیرد. لازمه تحقیق در ادبیات تطبیقی توانایی خواندن متون ادبی گوناگون به زبان‌های اصلی است.

فلاسفه اولین کسانی بودند که بین رئالیسم اروپایی و رئالیسم انتقادی فرق گذاشتند. اصطلاح رئالیسم انتقادی را برای اولین بار لوکاچ برای قلمرو وسیع‌تری از ادبیات پیشنهاد کرد. منظور او از مفهوم رئالیسم انتقادی تحلیل آثار رمان‌نویسان و نمایشنامه‌نویسانی مانند (نیکلای گوگول، بالزاک، زولا...) بود و ارجاع زیبایی‌شناختی و ایدئولوژیک به آثار ادبی کشورهای سوسیالیستی به گفته او «از نمایش واقعیت موجود، برای تخیل وضع یک گروه اجتماعی و قدرت‌ها و امکانات آن در آینده بهره می‌جستند. حال این سؤال پیش می‌آید که اهمیت رئالیسم انتقادی نزد لوکاچ ناشی از چه بود؟ از آنجا که اهمیت آثار رئالیسم انتقادی، در بازتاب و انعکاس انگاره‌های متناقض پنهان شده در یک نظام اجتماعی است، این نوع پردازش هنری اولویت می‌یابد. بر اساس اصطلاح بازتاب به نظر صرفاً ارائه پوخته سطحی واقعیت نیست، بلکه بازتابی حقیقی‌تر و پویاتر از واقعیت است. نهایتاً با طرح سؤال فوق، دریچه‌ای باز می‌شود تا به جنبه‌های مختلف رئالیسم انتقادی و چگونگی شکل‌گیری آن در عمق آثار نمایشی گوگول که بر دورنمای کلی یک جامعه و بازتابی واقع‌گراانه همراه است، بپردازیم. در مقاله حاضر به ویژگی‌های مکتب ادبی رئالیسم پرداخته شده است. سؤال اساسی پژوهش بدین شرح است: آیا سبک رئالیسم در ادبیات ایران، از ادبیات روسیه تأثیری مستقیم پذیرفته است؟

پیشینه تحقیق

درباره موضوع حاضر، تحقیق و بررسی مستقیمی در این مورد انجام نشده‌است. با مراجعه به کتابخانه‌های ملی، دانشگاه تهران، دانشگاه هنر تهران، فرهنگستان، دانشگاه آزاد اسلامی تهران، دانشگاه تربیت مدرس و پایانه‌هایی که در پایگاه‌های اینترنتی ایران داگ و نورمگز صورت گرفته که در راستای این موضوع و به شرح ذیل است:

۱. ادبیات و سیاست رئالیسم انتقادی در ادبیات ایران، عبدالله بابلی‌نیا، کارشناسی ارشد، ۱۳۹۰، دانشگاه فردوسی مشهد، استاد راهنما: علیرضا شامی.
۲. تحلیل عملکرد سیاست در هنر با توجه به استالینیسم در رئالیسم سوسیالیستی، محمد تقی قزل سفلی، کارشناسی ارشد، ۱۳۸۰، دانشگاه تهران، استاد راهنما: رسول محمدی.

۳. بررسی تطبیقی علیت و ضرورت در رئالیسم انتقادی، منصور محمدی، کارشناسی ارشد، ۱۳۹۱، دانشگاه تبریز، استاد راهنما: محمد علی امینی.
۴. زمان و فضای داستانی در رمان نو، مسعود سنجراتی، کارشناسی ارشد، ۱۳۷۵، دانشگاه تهران، استاد راهنما: سعید بهرام.
۵. بازتاب رئالیسم انتقادی روسیه در ادبیات فارسی معاصر، ناهید اکبرزاده، کارشناسی ارشد، ۱۳۹۲، دانشگاه تهران، استاد راهنما: جان اله کریمی مطهر.

روش تحقیق

این تحقیق به روش «تحلیل - توصیفی» انجام گرفته است. در مراحل تحقیق ابتدا منابع مطالعاتی همانند کتب، مقالات موجود در نشریات و مجلات، پایان نامه‌ها، اطلاعات الکترونیکی، در ارتباط با موضوع شناسایی و مورد مطالعه قرار می‌گیرند. سپس با جمع‌آوری اطلاعات و دسته‌بندی آنها، حوزه تحلیلی مشخص شده است.

نگاهی تاریخی به ادبیات روسیه

نخستین ساکنان ثبت شده روسیه، اسلاوهای شرقی شعبه‌ای از نژاد هند و اروپایی هستند که در اطراف رود دانوب زندگی می‌کردند. در قرن نهم میلادی مراکز حکومتی، کییف و نووگوراد بودند. در سال ۹۸۸ و قبل از آنکه مردم روسیه توسط ولادیمیر کبیر به آیین ارتدوکس شرقی بگروند، به پرستش ارواح نیاکان و نیروهای طبیعی مشغول بودند. با ورود مسیحیت کتاب‌های مذهبی به زبان اسلاوونیک جنوبی نیز به این سرزمین وارد شد. که خود این الفبا نیز مطابق روایات در سال ۸۵۵ توسط قدیس سریل که به رسول اسلاوها معروف است، از تلفیق الفبای یونانی، آرامی قطبی و چند حرف ابداعی خودش اختراع شده بود و این نخستین الفبای روسی است که پس از گذشت زمان به صورت زبان ادبی و محاوره‌ای درآمده است. ولادیمیر کبیر و جانشینانش طرفدار دانش‌اندوزی و نسخه‌برداری کتاب‌ها و تأسیس مدارس بودند و البته عمده مدارس، مدارس تربیت روحانیون بود و کتاب‌هایی که استنساخ می‌شدند، بیشتر کتاب‌های مذهبی بودند. حمله مغول‌ها در سال ۱۲۳۸ میلادی به سرتاسر روسیه باعث ویران شدن بسیاری از شهرها شد. کییف نیز از جمله این شهرها بود که پس از ویرانی آن تحصیل‌کردگان رو به جانب شمال و عملاً مسکو گذاشتند، بدین ترتیب این شهر به صورت مرکز تمدن روسیه در آمد. تاتارها به مدت ۲ قرن بر مردم حکومت کردند تا سرانجام در سال ۱۴۸۰ توسط شاهزاده ایوان سوم بساطشان برچیده شد. او کسی بود که برای اولین بار حکومت یکپارچه همراه با استبداد را حاکم کرد. روسیه تقریباً دویست سال از دنیا عقب بود و تا قرن هفدهم از رنسانس تاثیر نپذیرفته بود. در سال ۱۶۸۲ با به سلطنت رسیدن پترکبیر، غربی‌سازی و تشویق به غربی شدن آغاز شد و به‌ویژه از تمدن آلمان و فرانسه تاثیر پذیرفت. اعزام دانشجو و آوردن مربی آغاز شده و این روند تا زمان الیزابت (یلزویتا) و کاترین دوم (یکاترینا) پیگیری شد. با وجود این که پتر و جانشینانش به دنبال پیشرفت‌های فرهنگی بودند بر مردم ظلم و ستم روا می‌داشتند و تحصیلات و آموزش فرهنگی مختص اشراف و ثروتمندان بود و برای مردم عادی تعلیم و تربیتی وجود نداشت (جیمز ای. استریکلر، ۱۳۸۳).

در قرن هجدهم تفکرات آزادی‌خواهی با وجود سانسورها به مطبوعات راه یافت و در همین دوران بود که الکساندر رادیشف اثر «سفرنامه از پتربورگ به مسکو» را منتشر کرد و در آن به روشنگری‌هایی دربارهٔ حکومت دیکتاتوری و برده‌داری پرداخت که همین کتاب باعث تبعیدش به سبیری شد و اولین قربانی اصلاحات در روسیه شد. شکست ناپلئون به بیداری ملی کمک کرد، تا حدی که نارضایتی‌ها سبب کودتای نافرجام افسران ارتش پس از مرگ الکساندر اول شد که البته توسط نیکلای اول درهم کوبیده شد. انقلابیون به سرعت سرکوب شدند، نیکلای اول بعد از شکست دادن انقلابیون حکومت دیکتاتوری شدیدی را حاکم کرد. چیزی که روشن است تا پیش از قرن نوزدهم هیچ اشرافی که بتوان آن را در ادبیات جهان مطرح دانست، در روسیه خلق نشده بود. کهن‌ترین کتاب‌های باقی مانده انجیل‌ها هستند. چیز دیگری که از گذشته باقی مانده بود سرودها و ترانه‌های مذهبی و غیر مذهبی بودند که سینه به سینه منتقل می‌شدند. آثار غیر مذهبی شامل ۳ گروه بودند:

(الف) ترانه‌های خرمن‌برداری، ترانه‌های عاشقانه، سرودهای عزاداری، جادوگری، چیستان‌ها؛

(ب) روایات نیمه‌تاریخی که با افسانه‌ها آمیخته بودند؛

(ج) رمان‌سهای منشور آهنگین.

یکی از این داستان‌ها که قدیمی‌ترین شاهکار مکتوب ادبیات روسیه شناخته می‌شود، «سرود هنگ ایگور» است که داستان هجوم ناکام سپاه شاهزاده نووگوراد را بر زردپوستان اورال (معروف به پالوتسی‌های بیگانه) در سال ۱۱۸۵ را بیان می‌کند (کریمی، ۱۳۸۶).

سیر مکتب ادبی رئالیسم روسیه

پس از ثبات اتحاد جماهیر شوروی، ادبیات بیش‌تر به ستایش رژیم تازه و شرح داستان‌های انقلابی و توصیف تلاش و مبارزه مردم و بیان امید به آینده اختصاص یافت. از سال ۱۹۱۷ تمام مظاهر ادبی تحت سانسور شدید بودند و به طور کلی شکل تبلیغاتی و تعلیمی داشتند در مجموع آثار خلق شده در زمان شوروی نتوانستند در ادبیات جهان جایگاهی احراز کنند. از همان آغاز انقلاب شعر ابزار افزایش و ایجاد امید و شور و حرارت شد و باعث اوج گرفتن احساسات و هیجانات انقلابیون شد و مضمون‌های عمدهٔ زندگی طبقه کارگر، تجربیات و رویدادهای روستایی و شور و شوق بریدن از گذشته و برقراری نظامی نو بود. چهره‌های برجسته این جریان «سرگئی یسنین»^۱ شاعر روستاها و «ولادیمیر مایاکوفسکی»^۲ که از ادبیات به‌عنوان حربهٔ اجتماعی استفاده می‌کرد، هستند که به دلیل استفاده از واژه‌ها و عبارات جاری در شعر روسی توانستند با توده‌های مردم ارتباط برقرار کنند.

از شاعرانی که از قلم خود در جهت دلخوشی نظام حاکم استفاده نکردند، می‌توان از «باریس پاسترناک»^۳ و «آنا آخمتاوا»^۴ نام برد که باریس پاسترناک به سبب نوشتن دکتر ژواگو برندهٔ جایزه

^۱ Sergei Yesenin.

^۲ Vladimir Mayakovsky.

^۳ Boris Pasternak.

^۴ Anna Akhmatova.

نوبل شد. به طور کلی رمان و داستان کوتاه در مسیر همان گرایش‌هایی پیش رفته‌اند که شعر پیموده است و در این راستا نویسندگانی چون «یوگنی زامیاتین»، «ایزاک بابل»، «الکسی تالستوی» و «الکساندر ویچ شولوخوف» را می‌توان نام برد. در زمان شوروی در زمینه طنز آثار قابل مطرح کردن وجود ندارد، اما برخی قطعات شاد و خنده‌دار هستند که جنبه تعلیمی دارند.

طنزنویسان نیز در جهت هجو سرمایه‌داری می‌کوشیدند و همین‌طور مطالبی در تمسخر هرگونه سرمایه‌داری، مانند داستانی که یادگار سفری به آمریکا و به هجو این کشور پرداخته است را پدید می‌آوردند. بزرگ‌ترین فکاهی‌نویس اتحاد شوروی «میخائیل میخائیلویچ زوشچنکو» است که با داستان‌ها و طرح‌های کوتاه‌اش سبب تمسخر فساد کمونیستی، تشریفات اداری، علم و نظایر آن می‌پردازد، آثار او در مطبوعات کمونیستی مورد حمله قرار گرفت و خود او هم در سال ۱۹۴۶ از ادبیات شوروی «پاکسازی» شد. از سال‌های ۳۰ تا ۷۰ قرن بیستم، برخی از نویسندگان به مبارزه با رئالیسم سوسیالیستی برخاستند و بین آنها می‌توان به نویسندگان صاحب‌نامی مانند «آلکساندر سولژنیتسین» و «باریس پاسترناک»، شاعرانی مانند «یوگنی یفتوشنکو» و «یوسیف برودسکی» اشاره نمود. دیگران مانند «میخائیل شولوخوف»^۱ راه دیگری به غیر از کنار آمدن با سیستم ندیدند. شاعران بزرگی مانند «ولادیمیر مایاکوفسکی» و «سرگی یسنین» راهی به غیر از خودکشی نیافتند. آنان که زنده ماندند یا جلائی وطن کردند و یا آثارشان چاپ نشد. داستان‌های کوتاه «ایوان بونین» و رمان‌های «ولادیمیر نابوکوف»^۲، آثار «باریس پاسترناک» و «میخائیل بولگاکوف»^۳ و شعرهای «آنا آخماتووا» از این دست هستند.

رئالیسم در ادبیات

این نهضت در قرن ۱۸ در اروپا پدید آمد و در قرن نوزدهم به سرعت راه پیشرفت را طی کرد و بزرگ‌ترین و درخشان‌ترین مکتب ادبی جهان شد. به همین جهت این نهضت را می‌باید به دو دوره تقسیم کرد: یکی رئالیسم قرن هجده که پیشاهنگان آن در انگلستان دانیل دوفو^۴ و هنری فیلدینگ هستند و دیگری رئالیسم قرن نوزده که پیشوایان آن در فرانسه بومارشه، مرسیه، گوستاوفلوبر^۵ و بالزاک^۶، در انگلستان چارلز دیکنز^۷ و هنری جیمز و در روسیه تولستوی، تورگینف، گونچاروف، داستایوسکی و ماکسیم گورکی بوده‌اند. پیروان این مکتب برخلاف رومانتیک‌ها به توصیف توده و زندگی اجتماع خویش می‌پردازند و آن را چنان که هست تشریح می‌کنند. هنرمند رئالیست همواره سعی دارد زندگی را به آن شکلی که واقعاً هست، نمایش دهد نه به آن شکلی که باید باشد. هدف هنرمندان این مکتب کنکاش و

^۱ Michaaail Sholokhov

^۲ Vladimir Nabakov

^۳ Mikhail Bulgakov

^۴ Daniel Defoe

^۵ Gustave Flaubert

^۶ Honore de Balzac

^۷ Charles Dickens.

پی‌بردن و نمایاندن چگونگی واقعی هر چیز و بستگی‌های درونی دیگر پدیده‌ها است. از این جهت رئالیست همیشه در مقابل ایده‌نالیست و رومانیتیک قرار می‌گیرد. افراط ورزیدن بیش از حد در احساسات توسط هنرمندان رمانتیک باعث شد که آنها به تدریج از واقعیات اطراف خود دور شوند، غرق شدن در تخیلات باعث شد که پیوند خود را با مردم و دنیای واقعی قطع کنند. در این شرایط کم‌کم نویسندگان دیگری پدیدار شدند که در آثارشان اجتماع را با تمام خوبی‌ها و بدی‌هایش به تصویر کشیدند و چهره‌ای از زندگی واقعی را نشان دادند. در این زمان بود که مکتب رئالیسم یا واقع‌گرایی ادبی در فرانسه شکل گرفت. در این مکتب برخلاف رمانتیک به واقعیت اهمیت داده می‌شد و مشکلات و مسائل اجتماعی مطرح می‌شد و تنها چیزهایی که دیده می‌شد بیان می‌گردید و حتی به شعر نیز به اندازه رمان اهمیت داده نمی‌شد. از معروف‌ترین نویسندگان رئالیست انوره دو بالزاک با اثر معروفش «کمدی انسانی»^۱ است که به عنوان پیشوای مکتب رئالیسم در ادبیات شناخته شد. این رمان دربارهٔ جامعه پاریس در قرن ۱۹ نوشته شده بود. بالزاک معتقد بود نباید دربارهٔ کسی یا چیزی که هرگز ندیده‌است بنویسد. از دیگر نویسندگان معروف این سبک گوستاو فلوربر با کتاب «مادام بواری»^۲ که به عنوان «کتاب مقدس رئالیسم» شناخته شده‌است. این کتاب به تمامی اصول این مکتب پایبند است، همچنین استاندال با رمان معروفش «سرخ و سیاه» و گی دومو پاسان با داستانی چون «گردنبند» که عمده شهرتش به خاطر داستان‌های کوتاه رئالیستی است.

رئالیسم ادبی در روسیه با داستان «شنل» اثر نیکلای گوگول آغاز شد. وی واقعیت‌های روسیه معاصر خود را به-وسیلهٔ هجو و طنز بیان می‌کرد، اما معروف‌ترین رمان‌های رئالیستی روس مانند «جنگ و صلح، آنا کارنینا و رستاخیز» مربوط به نویسندهٔ بزرگی چون «لئون تولستوی» است و اما بیش‌تر داستان‌های فئودور داستایوفسکی به «رئالیسم روانکاوانه» معروف هستند در شاهکارش «جنایت و مکافات» مستقیماً با اثرات روانی جنایت بر روح شخصیتش سرو کار دارد. اینجا لازم است از ایوان گنچاروف^۳ با اثر جاودانش «بلوموف» یاد کنیم، در این رمان کاهلی و سستی طبقهٔ اشراف روس بررسی می‌شود. همچنین ماکسیم گورکی که امضای او در زبان روسی به معنای «تلخ و بینوا» شهرت بسیار یافت. داستان‌های او بیش‌تر بیان زندگی انسان‌های مطرود از اجتماع و فرودست است که ذاتاً خلاف‌کار نیستند و جامعه مسئول بدبختی آنهاست و کورمال به دنبال نوری می‌گردند. همین‌طور از آنتوان چخوف که تحصیل اصلی او در رشتهٔ پزشکی بود، اما بعدها به فعالیت ادبی روی آورد (نوری، ۱۳۸۹).

واژهٔ رئالیسم

رئالیسم از ریشهٔ لاتینی *Realis* آمده‌است، از ماده *Rerrum* یعنی شیئی که آن را می‌توان واقعی و صاحب شیئیت (چیزمندی) ترجمه کرد. یعنی هر چه که به شیئی و پدیده‌های واقعی مستقل از ذهن ما

^۱ The Human Comedy.

^۲ Madame Bovary.

^۳ Gencharov.

تکیه کند و آن را ملاک قرار دهد. مکتب رئالیسم نقطه مقابل مکتب آرمان‌گرایی (ایده‌آلیسم) است که وجود جهان خارجی را نفی کرده و همه چیز را تصورات و خیالات ذهنی می‌داند.

رئالیسم مکتبی است که بر بیان واقعیت‌ها و زندگانی، همان‌گونه که هست، تکیه دارد. به بررسی دقیق رفتارهای آدمیان، حالت‌های روحی آنان، محرومیت‌ها و بی‌رحمی‌ها و فساد جامعه می‌پردازد و علت‌های آن‌ها را بیان می‌کند. بالزاک نویسنده فرانسوی، تولستوی نویسنده روسی، دیکنز نویسنده انگلیسی، از پیشگامان این سبک بوده‌اند. مکتب رئالیسم در نیمه دوم سده نوزدهم میلادی پدید آمد (نوری، ۱۳۸۹: ۱۶۸).

رئالیسم به معنای واقعیت‌عینی، بدون خوشایندگری و احساساتی‌گری است. این جنبش در تقابل با آرمان‌گرایی (ایده‌آلیسم)، نئوکلاسیسم و در جریان انقلاب صنعتی فرانسه پدید آمده‌است و هدف هنرمندان این جنبش، بیان واقعیت مطلق است (نوری، ۱۳۸۹ ص ۹۸). رئالیسم به اصالت واقعیت و به وجود جهان خارج و مستقل از ادراک انسان باور دارد. ایده‌آلیست‌ها همه موجودات و آن‌چه را که انسان در جهان درک می‌کند، تصورات ذهنی و وابسته به ذهن انسان می‌دانند و معتقدند که اگر من که همه چیز را ادراک می‌کنم نباشم، دیگر نمی‌توان گفت که چیزی هست. در حالی که به باور رئالیستی، اگر انسان‌ها نیز از میان بروند، جهان خارج همچنان وجود خواهد داشت. به طور کلی یک رئالیست، موجودات جهان خارج را واقعی و دارای وجودی مستقل از ذهن انسان می‌داند. اکنون نیز در آثار بسیاری از هنرمندان مترقی جهان سرمایه‌داری، اسلوب واقع‌گرایی نقادانه ادامه دارد و آرایه خلاق آن به صورت رئالیسم انقلابی یا سوسیالیستی درآمده‌است. این اسلوب، واقعیت‌پویا، مشخص و تاریخی را در سمت حرکت انقلابی آن در آثار هنری مجسم می‌کند و از آن‌جا که هنرمند در این جا مجهز به آگاهی اجتماعی است، برخوردش به پدیده‌های اجتماعی و تاریخی برخوردی است در اوج احساس مسئولیت و تعهد و آگاهی و قهرمانان مثبت طراز نوی را از میان تاریخ به میان می‌کشد. معمولاً ماکسیم گورکی را اندیشه‌پرداز این مکتب، و اثرش *مادر* را نخستین اثر هنری ناشی از این اسلوب می‌شمرند. هدف حقیقی رئالیسم تشخیص تأثیر محیط و اجتماع در واقعیت‌های زندگی و تحلیل و شناساندن دقیق «تیپ‌ها» بی است که در اجتماع به وجود می‌آیند.

رئالیسم نخستین در روسیه

این دوره را باید دوره عظمت ادبیات روسیه برشمرد. در هیچ دوره‌ای، ادبیات روسیه مانند این دوره دارای نویسندگان بزرگ و آثار گرانبها نبوده‌است. رئالیسم روسیه نخست با داستان کوتاه «شنل» اثر گوگول آغاز شد. پس از گوگول، گانچاروف با نوشتن رمان «آبلوموف» توانست برای نخستین بار به سبک بالزاک، بهترین تیپ روس را بیافریند. نویسنده بزرگ دیگر این دوره تورگنیف بود که با نگارش «قصه‌های شکارچی»، «رودین» و «پدران و فرزندان» و سایر آثار خود تحلیلی از تیپ‌های مختلف مردم روسیه را ارائه داد. تالستوی را می‌توان بزرگ‌ترین نماینده رئالیسم نخستین روسیه به‌شمار آورد. تالستوی با آفریدن تیپ‌های واقعی از مردم روسیه و با کشف و تحلیل خصوصیات زندگی و دردهای اجتماعی این مردم، نویسنده‌ای رئالیست به‌شمار می‌رود. رمان «جنگ و صلح» را شاهکار آثار رئالیستی

روسیه می‌دانند. همزمان با تالستوی، داستایفسکی نمایندهٔ بدبینی و یأس این دوره شمرده می‌شود. قهرمانان وی مجرم و قربانی هستند و اغلب گذشتهٔ خود را در برابر دیگران اعتراف می‌کنند (مارسل ارهار، ۱۳۸۹ ص ۸۴).

رئالیسم در برابر ادبیات بورژوازی عصر حاضر (مدرنیسم)

مارتین استوارت در مورد تقسیم‌بندی ادبیات معاصر از نگاه لوکاچ به رئالیسم (انتقادی) و مدرنیسم، می‌نویسد: «نظر لوکاچ در معنای رئالیسم معاصر (۱۹۵۷) این است که ادبیات بورژوازی قرن بیستم می‌تواند به دو سبک عمده تقسیم شود: «مدرنیسم و آنچه او رئالیسم انتقادی می‌نامد. وجه مشخصه مدرنیسم، دل‌مشغولی آن به طبع‌آزمایی فرمی (صوری)^۱ تعلق خاطر به تکنیک به بهای بی‌التفات به محتوای روایی^۲ و ذهن‌گرایی مشددی است که آدمی را اساساً منزوی و بیگانه از هم‌نوعانش تصویر می‌کند. هنرمند مدرنیست، در دید کلی، وضعیت انسان را با چشمی آکنده از نومییدی می‌نگرد، و گویی فرصت چندانی برای دگرگونی قائل نیست. مدرنیست‌ها عموماً از خود بیگانگی را بخشی از طبیعت انسان می‌انگارند، حال آنکه از نظر مارکسیست‌ها وضعیتی است که آن را نوع خاصی از نظام اجتماعی-سیاسی (یعنی سرمایه‌داری بورژوازی) ایجاد می‌کند. لوکاچ کار نویسندگانی همچون فرانتس کافکا، جیمز جویس و ساموئل بکت را بازنمود اخلاق مدرنیستی برمی‌شمارد. از سوی دیگر رئالیسم انتقادی تا حد زیادی بر مفهوم قرن نوزدهمی این واژه انطباق دارد (روایت حطی، موقعیت‌ها و شخصیت‌های باورکردنی مبتنی بر الگوهای زندگی واقعی، سبک نوشتاری ادبی و شفاف) به اضافه آن‌چه لوکاچ حس بی‌طرفی انتقادی می‌نامد (رامین، ۱۳۸۹: ۲۹۴). و این بی‌طرفی انتقادی، چنان است که آن را به درستی در داستان‌های توماس مان، نویسنده آلمانی به کار می‌گیرد» (همان: ۲۹۴). استوارت در ادامه توضیح می‌دهد که از نظر لوکاچ در جامعه سرمایه‌داری نویسنده بر سر دوراهی قرار می‌گیرد: «در سبک نگارش بسیار جدلی لوکاچ، نویسنده بورژوا به گونه‌ای تصویر می‌شود که گویی در برابر انتخاب روشنی از نظام‌های ارزشی قرار دارد: «مسئلهٔ انتخاب بین یک مدرنیسم پرجاذبه به لحاظ ریباشناسی ولی منحنی، و یک رئالیسم انتقادی سودمند؛ انتخابی است بین فرانتس کافکا و توماس مان».

بنابراین ارزش ادبیات بورژوازی برای لوکاچ باید براساس محتوای رئالیستی انتقادی آن تعیین شود، یعنی براساس آن حد از آگاهی انتقادی که ادبیات بورژوازی از مکانیسم‌های فراگیر عملکرد یک اجتماع به دست می‌دهد. لوکاچ، کم و بیش همچون سارتر، خواهان آن است که نویسنده به گونه‌ای بنویسد که آگاهی و مسئولیت نسبت به جهان را در همگان برانگیزد» (همان: ۲۹۴).

به گفته استوارت، لوکاچ هنرمند مدرن را تنها درگیر در حوزهٔ فرم بدون در نظر گرفتن محتوا و از طرفی بازتاب انسان در وضعیتی منزوی می‌داند. در رابطه بازتاب انزوا و بیگانگی لوکاچ در مقاله‌ای از عبارت «بازگشت به خویشتن خود» استفاده می‌کند و می‌نویسد: «این عبارت «بازگشت به خویشتن

^۱ Formal Experimental.

^۲ Narrative Content.

خود» که غیراصولی، بدون تعمق و خودسرانه است چیزی نیست جز اعتراض مایوسانه علیه جهانی که حاکمیت هنری هنرمند را فقط در این فضای حرد و حقیر ذهنی مجاز می‌شمرد» (لوکاچ، ۱۳۷۶: ۴۵). لوکاچ در ادامه از وضعیت هنر مدرن و تکثر معنای آثار هنری این‌گونه توضیح می‌دهد: «ویژگی آزادی مدرن هنری را می‌توان به مثابه آزادی نامحدود ذهنی در زمینه بیان فردی دریافته‌های هنری بی‌واسطه فرد تعریف کرد. بنابراین در اکثر موارد این بیان هنری - حتی اگر موضوع آن زندگی اجتماعی و دنیای عینی خارج نیز باشد - به شکل دریافت بی‌واسطه فردی به منصف ظهور می‌رسد. با این همه هر کسی می‌داند که این جلوه و نمود در هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند با ماهیت واقعیت‌های اجتماعی و با نیروهای عمل‌کننده آن جامعه هم‌آهنگ و هم‌راستا باشد. اکثر هنرمندان مدرن نمی‌توانند با حیات اجتماعی آشنایی پیدا کنند چون آنان مایلند آزادی را به صورت انتزاعی و فردی تجربه کنند، آن هم در حالی که جهان سرمایه‌داری به صورت روزافزونی مرتجع‌تر و آزادی محدود به برداشت و بیان ذهنی فرد می‌شود. بیگانگی اجتماعی ناگزیر هنرمند با حیات عمومی جامعه نیز در همین چارچوب باید مورد بحث قرار گیرد، چرا که از متعلقات لاینفک این مبحث است.

در همین محدوده باید هم‌چنین از روند سیاست‌های چند دهه اخیر ذکری به میان آورد که به «بازگشت به خویشتن خود» یعنی به بیگانگی از جامعه خصلت اعتراض گونه - و بعضاً احترام برانگیز - بخشیده‌است، {هنرمند معاصر} از آزادی حقیقی برای پرداختن به هنر واقعی چشم‌پوشی کرده‌است. او از دنیای حقیقی انسان‌ها، از ژرف‌ترین و فراگیرترین بیانی که اساساً برای آفرینش‌های هنری امکان‌پذیر است، چشم پوشیده است.

آزادی حقیقی و عینی هنری چیزی نیست جز رابطه عمیق و وفایی ناگسستنی به جوهر عینی واقعیت‌ها، این آزادی در اکثر مواقع به مراتب بیش‌تر از آن است که هنرمند گمان می‌کند، بدان نظر دارد و یا نسبت به آن آگاه است {...} «بازگشت به خویشتن خود» که واکنش اعتراض‌گونه هنرمند است تنها به صورت ذهنی با گرایش‌های ضد‌هنری حاکم بر جامعه در تعارض است؛ زیرا درون‌گرایی هنرمند به طور عینی موجب تسریع و تعمیق و تأثیر بیش‌تر عمل کرد عواملی می‌شود که گرایش‌های ضد هنری را اساساً در جامعه پدید آورده‌اند» (لوکاچ، ۱۳۷۶: ۴۶). در واقع لوکاچ با توضیحی که درباره آزادی هنرمند در بیان جهان‌بینی خود در جامعه سرمایه‌داری می‌دهد، معتقد است هنرمند مدرن برای سرمایه‌دار همچون یک کالا است: «هنرمند برای سرمایه‌دار، به عنوان فردی شاخص، نوعی ارزش و «علامت تجاری» به شمار می‌آید» (لوکاچ، ۱۳۷۶: ۴۵)، که لوکاچ در کتاب تاریخ و آگاهی طبقاتی مفهوم «بت‌وارگی کالا» را از مارکس وام گرفته و عبارت «شیء‌وارگی» کالا را مطرح می‌کند که مجال آن نیست در این نوشتار به این مفهوم پرداخته شود.

در اینجا به این نتیجه می‌رسیم که لوکاچ رئالیسم را اساسی‌ترین وضعیت برای هنر نسبت به دیگر سبک‌ها می‌داند و به جمله‌ای از پیر و زیما استناد می‌کنیم که: «لوکاچ در نظریه خود درباره رئالیسم، تقابلی مطلق میان ادبیات رئالیستی (والتر اسکات، توماس مان، بالزاک) و ادبیات ناتورالیستی (آثار زولا و ادبیات مدرن پیش‌تاز) برقرار می‌سازد». البته لازم است در این گفته زیما قدری تأمل شود، ادبیات

پیش‌تاز (آوانگارد) با ادبیات مدرنیسم متفاوت می‌باشد، مراد فرهادپور این تفاوت را این‌گونه توضیح می‌دهد: «هنر آوانگارد»، به رغم تصور رایج، به هیچ وجه با اثر هنری مدرن یکی نیست، هنر آوانگارد، به خلاف مدرنیسم، خواستار نفی عملی و نظری تمایز میان هنر و زندگی و کنار نهادن سویه فردی در خلاقیت هنری به نفع تولید و مصرف جمعی آثار هنری است» (آدورنو، ۱۳۸۱، ص ۱۸۱).

نتیجه‌گیری

ادبیات روسیه جایگاه عمیق و تأثیرگذاری در ادبیات جهان دارد که جامعه ادبی ایران را هم از این موضوع بی‌تأثیر نگذاشته‌است. ترجمه آثار روسی، نقش بسزایی در این راه بر عهده دارند. آشنایی نویسندگان ایرانی با آثار ادبی روس باعث شد تحول بزرگی در ادبیات ایران به وجود آید. با در نظر گرفتن این اتفاق ادبی می‌توان گفت بیش‌تر آثار سبک رئالیسم انتقادی نویسندگان ایرانی، تأثیر گرفته مستقیم یا غیرمستقیم از ادبیات رئالیسم انتقادی روسیه است. همان‌طور که گفته شد، این مکتب اصولاً پدیده‌ای است مختص روسیه و نویسندگان ایرانی تحت تأثیر آنجا، آثاری به مقتضای زمان خود خلق کردند.



منابع

۱. برشت، برتولت (۱۳۷۷). دربارهٔ نوشتار رئالیستی، گزیده و ترجمه محمد جعفر پاینده، تهران: نقش جهان.
۲. پارکینسون، جی (۱۳۸۶). لوکاچ و جامعه‌شناسی ادبیات، ترجمهٔ هاله لاجوردی، ارغنون، دربارهٔ رمان.
۳. سلدن، رامان (۱۳۷۷). راهنمای ادبی معاصر، ترجمهٔ عباس مخبر، تهران: طرح نو.
۴. حبیب، ام ار (۱۳۸۲). گئورگ لوکاچ، فرهنگ اندیشه انتقادی، ترجمهٔ پیام یزدان‌جو، تهران: نشر مرکز.
۵. تروتسکی، لئون (۱۳۸۷). تاریخ انقلاب روسیه، ترجمه سعید باستانی، تهران: نیلوفر.
۶. خلیج، منصور (۱۳۸۱). نمایشنامه‌نویسان ایران از آخوندزاده تا بیضایی، تهران، اختران.
۷. فتوحی، محمود (۱۳۸۵). شکل‌گیری رئالیسم ایرانی، کنفرانس بین‌المللی زبان و ادبیات فارسی ایران.
۸. آدمیت، فریدون (۱۳۴۹). اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران: خوارزمی.
۹. قراچه‌داغی، میرزا جعفر (۱۳۴۹). تمثیلات میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران، چاپخانهٔ ارژنگ.
۱۰. مصطفوی، خشایار (۱۳۹۱). زایش درام ایرانی، تهران: افراز.
۱۱. علیزادگان، امیر (۱۳۶۸). تاریخچهٔ تئاتر تبریز، تهران: مرکز هنرهای نمایشی.
۱۲. محمدی، احمد (۱۳۵۲). نگاهی به تاریخ نمایش ایران، تهران: مجله هنر و مردم.
۱۳. لوکاچ، گئورگ (۱۳۸۴). پژوهشی در رئالیسم اروپایی، ترجمهٔ اکبر افسری، تهران: اندیشهٔ عصر نو.
۱۴. پله خانوف، گئورگی (۱۳۶۷). دربارهٔ ادبیات، ترجمه منوچهر هزار خانی، تهران: رواق.
۱۵. گیترومن، والننتین (۱۳۸۳). نکاتی دربارهٔ ادبیات کلاسیک روسیه، ترجمه فاروق خرابی، تهران: ارغنون شماره، ۹-۱۰.
۱۶. میرسکی، دس (۱۳۷۲). تاریخ ادبیات روسیه، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: امیرکبیر.
۱۷. کریمی، جان‌اله (۱۳۹۱). بررسی شاعران و نویسندگان روسیه از ابتدا تا پایان قرن نوزدهم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۸. استریکلر، جیمز ای (۱۳۸۶). روسیه تزاری، ترجمهٔ محمد جعفر پوینده، تهران: ققنوس.
۱۹. گیدنز، آنتونی (۱۳۸۷). نظریه‌های جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
۲۰. کیوان، بارید (۱۳۸۹). از آهن مذاب تا گدازه خشک، تهران: چشمه.
۲۱. بو نشر ور، پلاننتی (۱۳۸۰). مقوله‌های فلسفه معاصر شوروی، ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: چشمه.
۲۲. نوری، نظام‌الدین (۱۳۸۹). مکتب‌ها و جنبش‌های ادبی هنری قرن بیستم، تهران: نشر یادوارهٔ اسدی.
۲۳. رنجبر، محمود (۱۳۸۳). نمایش در تبریز، تهران: انتشارات کتابخانهٔ ملی ایران.
۲۴. آخوندزاده، فتحعلی (۱۳۴۹). تمثیلات، ترجمه میرزا جعفر قره‌داغی، تهران: نشراندیشه.
۲۵. تراس، ویکتور (۱۳۸۱). تاریخ ادبیات روس، ترجمه علی بهبهانی، تهران: نشر علمی و فرهنگی.



Investigating the Role of Russian Realism in Persian Literature

Masoumeh Motamednia¹

Assistant Professor, University of Mazandaran, Babolsar, Iran.

In the present article, first, the features of the literary school of Realism have been addressed briefly, including Russian realism, which is a unique phenomenon of the Russian golden age literature. Iranian writers influenced by this literary school have created eternal works specific to their own time. Then, by examining the features of the Russian realism and using the achievements of its great writers, the author's view on the various social issues of his era has been expressed.

Keywords: Literary school of realism, Russian realism, Golden age literature, Iranian writers, Impact, Achievement, Different social issues.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

¹ E-mail: m.motamednia@umz.ac.ir